

اتاق خودش بود. من و علی برادرش بالای سرش بودیم. زمانی که از علی خواستم تابوت را بیاورند تا جنازه محمد را ببینم علی به گریه افتاد و گفت: مادر جنازه‌های باقی نمانده تنها چندتکه استخوان سوخته داخل تابوت است. به عنوان یک مادر به دلیل شهادت فرزند ناراحت و دل شکسته هستم اما در اعماق وجودم از اینکه محمد در شب تاسوعا و برای دفاع از حرم حضرت زینب (س) به شهادت رسید و در واقع به آرزوی همیشگی اش رسیده خوشحال هستم.»

● توصیه شهید به حجاب و عفاف

شهید محمد جاودانی همیشه در باره حجاب و عفاف خانم‌ها حساس بود و این نگرانی را حتی در وصیت‌ها و توصیه‌های خودش به خانواده و خواهرانش گوشزد می‌کرد. مادر شهید با ابراز نگرانی از بی‌حجابی در جامعه می‌گوید: «محمد تأکید زیادی بر حجاب زنان و خانم‌های جامعه داشت و همیشه به خواهرهایش می‌گفت: «امام حسین (ع) تا لحظه‌ای که زنده بود اجازه نداد لشکر دشمن به طرف خانواده اش برود. ماهم که پیرو امام حسین (ع) هستیم باید تعصب در باره حجاب و ناموس را از امام حسین (ع) بیاموزیم.» او می‌گفت: دشمن از حجاب شما بیشتر می‌ترسد تا از توپ و تانک ما. یکی از دوستانش تعریف می‌کرد وقتی محمد در گشت‌های ارشاد و امر به معروف و بازن و دختر بی‌حجابی برخورد می‌کرد چهره اش از ناراحتی سرخ می‌شد. با وجود این وظیفه هدایتگری و ارشادی خود را فراموش نمی‌کرد و با استدلال‌های عقلی می‌فهماند که بی‌حجابی آزادی نیست تهدیدی برای سلامت و زندگی خود آنان است. تازه بود بر حجاب و عفاف خانم‌ها تأکید داشت و از این بابت نگران بود.»



گزینش مستأجرها

مادر شهید می‌گوید: سال‌ها قبل ما خانه ۳ طبقه‌ای داشتیم که ۲ طبقه آن را اجاره می‌دادیم. محمد درباره ظاهر و رفتار مستأجرها خیلی حساس بود و ما با دقت و گزینش مستأجرها را انتخاب می‌کردیم. با همه این‌ها اگر رفتار خلاف اسلامی از مستأجران می‌دید با آن‌ها برخورد می‌کرد. یک روز که محمد از سر کار به خانه آمده بود، در بین پله‌های ساختمان، ناگهان متوجه صدای موسیقی و آهنگ تندی شد. با ناراحتی ایستاد و گفت: مادر این صدای آهنگ از خانه مستأجر ماست؟ من هم که متوجه حساسیت او بودم گفتم نه مادر جان این صدای آهنگ از کوچه است از خانه مستأجر ما نیست. همین‌طور که پله‌ها را بالا می‌رفت با بلند تر شدن صدای موسیقی متوجه شد که صدا از داخل ساختمان است. با ناراحتی قصد رفتن به سمت در منزل مستأجران را که در طبقه بالا بود داشت که مانعش شدم و به او گفتم: محمد جان این خانم مستأجران پسر نوجوانی دارد او آهنگ گذاشته است. تو برو خانه من توجیهش می‌کنم. به دلیل همین حساسیت‌های محمد ۲ طبقه منزل ما بیشتر سال خالی بود و مستأجری نداشت. بنگاه‌دار محلمان دیگر از این حساسیت ما کلافه شده بود و به ما می‌گفت: این همه حساسیت و تحقیق برای چیست؟ خواستگاری و انتخاب همسر که نیست می‌خواهید یک خانه اجاره بدهید. با این شرایط چون پیدا کردن مستأجر برای این ۲ آپارتمان سخت و بیشتر سال هم خالی بود ساختمان را فروختیم و خیال خودمان را راحت کردیم.

فاطمیون پیوسته بود و با همین عنوان نیز به شهادت رسید. هر وقت به همراه محمد به زیارت اهل قبور در بهشت رضا (ع) می‌رفتیم در میانه مسیر از ماجد می‌شد و به طرف قطعه ۳۰ می‌رفت. بعد ما فهمیدم این قطعه محل دفن شهدای مدافع حرم و لشکر فاطمیون است. همیشه از شهدای لشکر فاطمیون و سیدهای جوان این لشکر تعریف و تمجید می‌کرد. اینکه چگونه این سادات که بیشترشان حسینی بودند برای دفاع از مکان‌های مقدس سوریه به ویژه بارگاه حضرت زینب (س) در برابر داعش ایستادگی کرده و از حریم امانت دفاع می‌کنند. روزهایی که در مشهد بود بیشتر اوقاتش را با مبارزان فاطمی سناکن گلشهر می‌گذراند. به دلیل همین عشق و نزدیکی با شهدای فاطمیون زمانی که بعد از شهادتش قرار شد جنازه اش را برای تشییع به محله فرامرزی عباسی بیارند با دیدن عنوان «محمد جاودانی افغانستانی» مسئولان برگزاری مراسم تشییع تعجب کرده بودند. از آن طرف نیز دوستان لشکر فاطمیون خواستار تشییع جنازه او در محله گلشهر بودند.

● داوطلب شهادت شده بود

مادر محمد ماجرای چگونگی شهادت فرزندش را که از فرمانده‌های شنیده است این‌طور تعریف می‌کند: در شب تاسوعا نیروهای داعش با مبارزان مادر حومه شهر حلب درگیری شونده. بعد از چند ساعت درگیری مهمات نیروهای ما تمام می‌شود. از طرف دیگر نیز خود رومهمات و تجهیزات که در حال آمدن بودند در محاصره داعش قرار می‌گیرند. محمد و چند نفر دیگر داوطلب آوردن خود رومهمات می‌شوند و با مقابله جانانه از حلقه محاصره داعش عبور می‌کنند و خودشان را به خود رومهمات می‌رسانند. داعشی‌ها که می‌دانستند اگر این مهمات به دست نیروهای ما برسد کارشان تمام است. با تمام قدرت با محمد و همراهانش درگیر می‌شوند. یکی از خود رومهار در جریان درگیری منفجر می‌شود. محمد بلافاصله سوار خودرو باقی مانده می‌شود تا از آنجا دور شود. اما نیروهای داعش خودرو را تعقیب و هدف گلوله قرار می‌دهند محمد و خودرو با هم منفجر می‌شوند. من این موضوع را نمی‌دانستم تا زمانی که جنازه محمد را به خانه مان آوردند. در طول شب جنازه محمد در خانه و

با مسجدی‌ها از فرامرزی تا امام هادی (ع)

محمد و برادرش در مدرسه فرزندانگن درس خواندند. محمد از دوران کودکی جذب مسجد عمار یاسر در محله فرامرزی عباسی و فعالیت‌های مذهبی آن شد. زهرا خانم در این باره می‌گوید: «در دوران دبستان از مدرسه که می‌آمد بعد از نوشتن تکالیف، لباس‌هایش را می‌پوشید و به مسجد می‌رفت. با وجودی که می‌دانستم کجاست بعضی وقت‌ها که دیرتر به خانه می‌آمد نگرانش می‌شدم. یک روز برای اطلاع از فعالیت‌ها و رفت و آمدهایش به مسجد رفتم. با مسئول فرهنگی آنجا صحبت کردم و متوجه شدم که محمد در فعالیت‌های دینی و فرهنگی مسجد بسیار فعال است و به مربیان در زمینه کلاس بندی، تهیه وسایل آموزشی و فراهم کردن شرایط بهتر کلاس‌ها کمک می‌کند. با شنیدن این حرف‌ها خیالم راحت شد. یک روز بیرون از خانه محمد و برادرش را با جوانی در حال گفت‌وگو دیدم. با دیدن این تصویر نگران شدم و خودم را به آن‌ها رساندم. متوجه شدم که این جوان از دانشجویان بسیجی دانشگاه است و محمد با او درباره بردن بچه‌های بسیجی مسجد به اردوی جهادی و کمک به خانواده‌های نیازمند صحبت می‌کند. از اینکه محمد در ۱۰ سالگی به فکر خانواده‌های محروم و کمک به آنان بود خیلی خوشحال شدم.» محمد دوران دبیرستان به مدرسه باقرالعلوم ششصد دستگاه می‌رفت. در دوران دبیرستان جذب بسیج مسجد سناپاد شد به مدت ۱۰ سال با آن‌ها همکاری داشت و از طریق پایگاه فرهنگی و بسیج این مسجد به عنوان مربی آموزشی به محلات دیگر از جمله محله امام هادی (ع) و پلیس راه می‌رفت. محمد چنان دوستی عمیقی با بچه‌های محله امام هادی (ع) و اهالی آن پیدا کرده بود که در زمان شهادت شاگردانی که تربیت کرده بود برایش چند هفته مراسم عزاداری و قرآن‌خوانی برگزار کردند.»

خودش لباس سیاهش را می‌شست و دوباره تنش می‌کرد.

● ترمیم تدریس به تحصیل

مادر شهید جاودانی با اشاره به تحصیلات عالی و دانشگاهی محمد می‌گوید: «او در موقعیت علمی و دانشگاهی خوبی قرار داشت و بعد از گرفتن فوق لیسانس مدیریت در حال آماده شدن برای آزمون دکتری بود. هم‌زمان نیز به عنوان مربی آموزشی در مراکز بسیج مشهود فعالیت داشت و بیشتر از اینکه به فکر درس خواندن و آمادگی برای آزمون دکتری باشد به فکر برگزاری کلاس‌های آموزشی، فرهنگی، مذهبی و عقیدتی برای نوجوانان و جوانان محلات حاشیه شهر بود. زمان رفت و آمدش هیچ وقت معلوم نبود. لباس بسیجی اش را می‌پوشید و از خانه بیرون می‌رفت. یکی ۲ روز پیدایش نبود و بعد از آن صبح زود خسته و کوفته به خانه می‌آمد. یکی ۲ ساعت استراحت می‌کرد و دوباره بیرون می‌زد. یک دقیقه توی خانه بند نبود. اقوام و خویشان به ما پیشنهاد دادند اگر محمد از دواج کند با داشتن زن و فرزند پایبند زندگی خواهد شد. ما نیز تازه دست به کار شده بودیم و دنبال همسر مناسب برای او بودیم که ماجرای داعش و تجاوزهای آن‌ها به عراق و سوریه پیش آمد و همه چیز تغییر کرد. شنیدن و دیدن خبرهای تجاوز داعش به مال، جان و ناموس مسلمانان برای محمد تحمل ناپذیر و خیلی سخت بود. بعد از آن همیشه آشفته بود. به عنوان مادر می‌فهمیدم که فرزندم آرام و قرار ندارد. ما هر چه از او می‌پرسیدم سرش را پایین می‌انداخت و جوابم را نمی‌داد. فقط می‌گفت: مادر سر نماز برای از بین رفتن داعش دعا کن.»

● دلیل رفتنش به کربلا را بعدها فهمیدم

مدتی بعد از این ماجرا یک روز محمد به مادرش می‌گوید دلش برای کربلا تنگ شده است و با چند نفر از بچه‌های خواهد به سفر برود. زهرا خانم ماجرا را این‌طور تعریف می‌کند: «محمد گفت اگر شما اجازه بدهید من هم با آن‌ها بروم. من که عشق شدیدی او را به امام حسین (ع) می‌دانستم با درخواستش موافقت کردم و او راهی کربلا شد. یک ماه گذشت خبری از محمد نداشتیم. بعد ما فهمیدم که او برای زیارت به کربلا رفته بود. محمد و ۳ تا از دوستانش بعد از گذراندن یک دوره آموزش تخریب و خنثی کردن بمب، برای مبارزه با داعش به عراق رفته بودند. بعد از اولین سفر به عراق او ۲۰ مرتبه دیگر به بهانه راهیان نور و حضور در مناطق عملیاتی کردستان و خوزستان به عراق و مبارزه با داعش رفته بود. من به طور اتفاقی بعد از آخرین سفری که به عراق داشت به این موضوع پی بردم.»

● از محمد دل بریدم

زهرا خانم در ادامه می‌گوید: در آخرین سفری که محمد از عراق برگشته بود و به اتاقش رفتم تا وسایل و لباس‌هایش را جمع و جور کنم. در همین حال کاری پیدا کردم که روی آن نوشته بود: محمد جاودانی - لشکر فاطمیون. تعجب کردم. از محمد درباره ماجرای کارت و سفرش به عراق پرسیدم. محمد گفت: بله مادر من به عنوان سرباز مدافع حرم برای مبارزه با داعش به عراق رفتم. از او پرسیدم: چرا به عنوان نیروی لشکر فاطمیون رفته و محمد گفت: چند وقت قبل که به همراه دوستانم برای رفتن به عراق و مبارزه با داعش به تهران رفته بودیم و پیگیر مقدمات اعزام بودیم. مسئولان نظامی اجازه این کار را به ما ندادند ما هم به عنوان نیروی افغانستانی به لشکر فاطمیون پیوستیم و با این ترفند به عراق و مبارزه با داعش رفتیم. شنیدن این خبر برایم شوکه کننده بود نمی‌دانستم باید خوشحال باشم یا ناراحت. مدتی از این ماجرا گذشت و محمد دوباره راهی عراق شد. اما حالا زارش فاش شده بود. با همان محجوبیت و آرامشی که داشت به اتاقی که من و پدرش بودیم آمد. پدرش به علت بیماری بستری شده بود و من از او پرستاری می‌کردم. محمد بدون مقدمه درباره جنایت‌های داعش و تهدیدهای آن‌ها برای خراب کردن مقبره حضرت زینب (س) صحبت کرد و بعد از آن با چشمان اشکبار درباره عشقش به امام حسین (ع) و آرزوی بودنش در کربلا و شهادتش در کربا امام حسین (ع) گفت. سخنانش که به اینجا رسید گفت: مادر حالا تاریخ تکرار شده و داعش مثل سپاه یزید به دنبال تخریب حرم و حریم خاندان امام حسین (ع) است. من می‌خواهم از این حریم دفاع کنم و در این راه به شهادت برسم. با حالتی بغض آلود به او گفتم: اگر اجازه ندهم چه؟ گفت: به جنگ داعش نمی‌روم اما فرادای قیامت باید خودت جواب حضرت زهرا (س) را بدهی. این حرف را که زد فهمیدم محمد انتخابش را کرده است و حتی محبت پدر و مادر و فکر از دواج هم جلو دارش نخواهد بود. با وجود بیماری و بستری بودن پدرش رضایت دادم که برای مبارزه با داعش برود. از همان زمان دل از محمد بریدم چون می‌دانستم به زودی شهید خواهد شد.

● شهادت در سوریه

مادر شهید جاودانی می‌گوید: محمد علاقه زیادی به لشکر فاطمیون داشت به همین دلیل حتی زمانی که به طور رسمی و قانونی و با حمایت سپاه برای مبارزه با داعش به سوریه رفت به انتخاب خودش به لشکر